

بررسی مقایسه‌ای هویت ملی از دیدگاه محمود افشار و رشید یاسمی

داریوش قمری (قنبری)*

چکیده:

محمود افشار و رشید یاسمی دوتن از روشنفکران ابتدای قرن کنونی هجری بودند که اندیشه‌های آنها نقش فراوانی در شکل‌گیری گفتمان وحدت ملی در ایران معاصر داشته است. آنها پیوندهای کهنی را که ملت ایران براساس آنها شکل گرفته، زبان، تاریخ، نژاد، مذهب و فرهنگ می‌دانستند. البته، عناصر شکل دهنده‌ی ملیت ایرانی به نظر آنها وزنی یکسانی نداشته است، افشار از میان عناصر یاد شده به زبان اهمیت بیشتری می‌داد، درحالی‌که یاسمی تاریخ را مهم‌تر می‌دانست.

کلید واژه‌ها: هویت ملی، وحدت ملی، زبان، تاریخ، نژاد، مذهب، ایرانی‌ت



مقدمه

اوایل قرن بیستم میلادی دوران شکل‌گیری دولت مدرن در ایران است. یکی از عوامل پیدایش چنین دولتی آشنایی ایرانیان با شیوه‌های جدید حکومت‌داری در کشورهای غربی است. البته شکل‌گیری این دولت در خلأ صورت نگرفته و قبل از پیدایش آن، زمینه‌های ایجاد چنین دولتی به دست روشنفکران ایرانی - که در ابتدای قرن بیستم به دنبال اجرای پروژه مهندسی اجتماعی در جامعه‌ی ایران بودند - پدید آمده بود. هدف روشنفکران ایرانی از روی آوردن به دولت مدرن، قرار دادن کشور در مسیر رشد و توسعه اقتصادی یا، به تعبیر آن زمان، ترقی بود. از آنجا که دولت مدرن بدون وجود ملت به مفهوم جدید آن نمی‌توانست وجود داشته باشد، یکپارچگی ملی و ایجاد هویت واحد سیاسی به‌عنوان لازمه‌ی شکل‌گیری دولت مدرن نیز مورد توجه روشنفکران ایرانی قرار گرفت. بنابراین، روشنفکران وحدت ملی به معنی جدید آن را جزو مهم‌ترین اهداف خویش قرار داده و در این جهت مؤلفه‌های سازنده‌ی ملت ایران را تشریح نمودند.

دغدغه‌ی اصلی روشنفکران ایرانی وحدت ملی در جامعه‌ی ایران به‌عنوان پیش‌زمینه‌ی رشد و گسترش دولت مدرن بود که برخی آن را از رهگذر زبان فارسی، برخی از رهگذر نژاد، و عده‌ای نیز از رهگذر فرهنگ و تاریخ ایران دنبال می‌کردند. در این نوشتار، با بررسی مقایسه‌ای نظریات دو تن از مهم‌ترین روشنفکران حامی وحدت ملی در ایران - محمود افشار و رشید یاسمی - سعی می‌شود تا گوشه‌ای از تلاش روشنفکران ملی‌گرای وحدت‌طلب را مورد بحث قرار دهیم.

پراکندگی ملی در ایران ابتدای قرن بیستم

گرچه ایرانیان به لحاظ تاریخی ملتی کهن محسوب می‌گردند، اما تا ابتدای قرن بیستم از وحدت ملی برخوردار نبودند و به جای نظام دولت - ملت، نظام دولت - قبیله‌ای داشتند. از ویژگی‌های این نظام، وجود نظامی سیاسی - سستی با ساختار امپراتوری است که در رأس آن فردی به نام شاه، که خود دارای ریشه قبیله‌ای بود، قرار داشت. در درون این امپراتوری، اتحادیه‌ای از قبایل وجود داشت که هر یک



از آنها به مثابه واحدهای سیاسی کوچک و نسبتاً خودمختار به‌شمار می‌آمدند. رهبران قبایل، پادشاهان کوچکی بودند که بر قلمروهای محدود اعمال حاکمیت می‌کردند و در برخی مواقع با حکام مرکزی نیز اختلافاتی داشتند که این اغلب به نفع حکام مرکزی حل و فصل می‌گردید و در پاره‌ای از موارد برای حل اختلاف حکام مرکزی از روی اجبار امتیازاتی به رهبران قبایل واگذار می‌کردند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: بخش اول). بر اثر همین اختلافات، اتفاق می‌افتاد که رهبران ناراضی قبایل با گردآوری سپاه‌یانی به حکومت مرکزی یورش می‌بردند و از این طریق، یک سلسله‌ی پادشاهی جایگزین سلسله‌ای دیگر می‌گردید و رهبران ناراضی قبایل قدرت مرکزی را از آن خود می‌کردند، نمونه این مورد جایگزینی قاجارها به جای زندیان بود (احمدی، ۱۳۷۹: فصل دوم).

ابزار یکپارچگی ملی در ایران

بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند که شکل‌گیری ملت حاصل کارکردهای دولت مدرن است. آنتونی گیدنز مدعی است که، در دوران مدرن، ملت از طریق فرایند تمرکزگرایی دولت پدید آمده است. او وجهه‌ی متمایز دولت مدرن از سایر دولت‌ها را ایجاد نوعی نظام اداری پایدار می‌داند که به تنظیم امور در درون یک قلمرو مشخص می‌پردازد. به نظر گیدنز، قبل از دوران مدرن، افسانه‌های خویشاوندی و نمادهای مذهبی در شکل‌گیری هویت‌های طبیعی قبیله‌ای تأثیر فراوانی داشتند؛ اما در دوران مدرن، ملت نقش قاطعی در هویت‌یابی اشخاص دارد و در این زمینه ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)، عاملی تعیین‌کننده است. ملت و ملی‌گرایی، از نظر گیدنز، ابزارهای دولت مدرن هستند که دولت مدرن از طریق آنها خود را از سایر دولت‌ها متمایز می‌نماید (گیدنز، ۱۹۸۵: ۱۱۶).

گیدنز بر این باور است که دولت مدرن از طریق ملی‌گرایی به یکپارچگی ملی مبادرت می‌ورزد. ملی‌گرایی برای گیدنز اهمیت روانی و اجتماعی دارد. او می‌گوید ملی‌گرایی، در وهله‌ی نخست، پدیده‌ای روان‌شناسانه است که افراد را به



مجموعه‌ای از نمادها و اعتقادهای ربط می‌دهد، و از این طریق، به تشکیل جماعتی خاص در درون یک نظم سیاسی کمک می‌کند (گیدنز، ۱۹۸۵: ۱۲۱-۱۱۶). ارتباط ملی‌گرایی با دولت مدرن آن را به لحاظ جامعه‌شناختی نیز دارای اهمیت می‌نماید، زیرا از طریق ناسیونالیسم است که نمادهایی چون «کاشانه»^۲، «افسانه پیدایش»^۳ و در مجموع استقلال فرهنگی برای جامعه تعریف می‌شوند (P: 216).

آنتونی اسمیت نیز تقدم دولت بر ملت و ملی‌گرایی را مورد تأیید قرار داده، او مدعی است که چنین تقدمی نه تنها در غرب، بلکه در بسیاری از کشورهای افریقای و آسیایی نیز قابل مشاهده است. به گفته‌ی وی، دولت فراگیر و منسجم کننده^۴ سرآغاز شکل‌گیری ملت است و رهبران جنبش‌های رهایی‌بخش ملی دوران استعمارزدایی ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰، با درک چنین تقدمی، به دنبال تشکیل این دولت بودند تا از طریق آن به یکپارچگی ملی پردازند (اسمیت، ۲۰۰۰: ۷۳).

با توجه به نقش دولت مدرن در ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی، که در نظریات گیدنز و اسمیت اشاره شد، روشنفکران و نخبگان ایرانی نیز با آگاهی از چنین نقشی، مایل بودند که از ابزار دولت مدرن در راستای ایجاد وحدت ملی استفاده نمایند.

مشکلات ناشی از وجود نظام دولت - قبیله از یک طرف و آشنایی ایرانیان با شیوه‌ها و فنون جدید حکومت‌داری کشورهای اروپایی از طرف دیگر باعث توجه ایرانیان به مقوله دولت مدرن^۵ شد. سرآغاز شکل‌گیری دولت مدرن در ایران، وقوع انقلاب مشروطه بود. یکی از مهم‌ترین آرمان‌های انقلاب مشروطه ایجاد وحدت ملی در جامعه‌ی ایران و تبدیل نظام دولت - قبیله به نظام دولت - ملت بود. در

2- Homeland

3- Myth of Origin

4- Homogenising

5- Smith

6- Modern State



دولت - ملت، افراد به جای وفاداری به طایفه یا قبیله به جامعه‌ی ملی ابراز وفاداری می‌کنند و انسان‌ها حول محور دولت مدرن گردهم می‌آیند. ساختار قدرت در دولت مدرن به شیوه‌ای است که حکومت مرکزی از حق انحصاری کاربرد زور مشروع در محدوده‌ی جغرافیایی خاصی به تعبیر وبر برخوردار است و به همین دلیل، این ساختار قدرت طوری عمل می‌کند که جامعه را از حالت پراکندگی در می‌آورد و ملت را به سوی وحدت سوق می‌دهد (پیرسون، ۷، ۱۹۹۱: ۱۴-۱۰). چنان که قبلاً بحث شد، هدف انقلاب مشروطه در ایران ایجاد دولتی مدرن بود؛ اما مداخله‌ی قدرت‌های خارجی از یک طرف و ضعف ساختاری دولت‌های مشروطه به لحاظ تمرکز قدرت از سوی دیگر باعث شد که دولت‌های برآمده از ارزش‌های انقلاب در نیل به هدف خود موفق نباشند. اما این عدم موفقیت روشنفکران ایرانی را از تعقیب هدف ایجاد دولت مدرن منصرف نکرد و آنها هم‌چنان به دنبال تشکیل چنین دولتی در ایران بودند - ولو اینکه این دولت به پاره‌ای از ارزش‌های انقلاب مشروطه چون آزادی، مردم‌سالاری، مدارا و... پای‌بند نباشد - که نمونه‌ی آن همان دولت اقتدارگرای دیوانسالار (بوروکراتیک) رضاشاه بود. پیش‌زمینه‌ی ایجاد چنین دولتی برقراری وحدت و یکپارچگی ملی در ایران بود و تلاش روشنفکران این بود که شرایط نرم‌افزاری چنین وحدتی را پدید آورند. بررسی دیدگاه‌های محمود افشار و رشید یاسمی نشانگر گوشه‌هایی از تلاش‌های روشنفکران در زمینه‌ی یاد شده می‌باشد.

محمود افشار

محمود افشار نامی آشنا برای تمام پژوهشگرانی است که به تحقیق و تفحص درباره وحدت ملی در ایران مشغول هستند. افشار که فارغ‌التحصیل رشته‌ی علوم سیاسی از سوئیس بود، مهم‌ترین معضل ملی در ایران را مسأله وحدت ملی می‌دانست و تلاش خود را به برقراری وحدت ملی در ایران معطوف ساخت. او سردبیری مجله‌ی آینده را برعهده داشت که در آن مقالات فراوانی در مورد وحدت



ملی در ایران و نقش زبان فارسی در این وحدت به چاپ می‌رسید. عشق و علاقه افشار به وحدت ملی در ایران به اندازه‌ای بود که او دارایی خویش را وقف مؤسسه‌ای نمود که برای تحکیم مبانی وحدت ملی از رهگذر گسترش زبان فارسی فعالیت کند. در ماده‌ی ۲۵ وقفنامه وی، راجع به این مؤسسه چنین نوشته شده است:

هدف اساسی این بنیاده، تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می‌باشد. بنابراین، کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می‌شود، باید مربوط به لغت و دستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد (افشار، ۱۳۷۵: یادداشت واقف).

در نخستین شماره‌ی مجله آینده، افشار در مبحثی با عنوان «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» مقصود خویش از وحدت ملی ایران را تبیین نموده است. به نظر او، وحدت ملی ایران عبارت از وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی بود که در چارچوب مرزهای ایران اقامت داشتند. مفهوم وحدت ملی دو مفهوم دیگر را نیز در برمی‌گرفت که این دو یکی حفظ استقلال سیاسی و دیگری تمامیت ارضی ایران بودند (افشار، ۱۳۰۴: ۴). به عقیده افشار وحدت ملی در ایران ناقص بود، و به نحوی، می‌بایست کامل می‌گردید. ابزار تکامل وحدت ملی در ایران، تعمیم و گسترش زبان فارسی بود (ص ۴).

به باور افشار، تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی این کشور احتمال خطر وجود دارد. او اظهار می‌کرد که اگر دولت نتواند همه نواحی و طوایف ساکن در ایران را یکنواخت کند، آینده‌ای تاریک در پیش روی خواهد داشت (افشار، ۱۳۳۸: ۵). به نظر او در مناطقی که اقوام غیرفارسی زبان سکونت داشتند، ایرانیت کامل به نظر نمی‌رسید، و در این مناطق، لازم بود که از طریق تأسیس مدارس و نشر آثار به زبان فارسی، این زبان را گسترش داد. او اعلام می‌کند:

آنها که به تاریخ ایران علاقه دارند، آنها که به زبان فارسی و ادبیات آن تعلق خاطر دارند، آنها که به مذهب شیعه علاقه‌مند هستند باید بدانند که اگر رشته وحدت این مملکت از هم گسیخته شود، هیچ باقی نخواهد ماند. پس همه باید یکدل و یک صدا بنخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در

تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبان‌های بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمی‌شود، مگر به وسیله تأسیس مدارس ابتدایی در همه جا، وضع قانون تعلیم و تربیت اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسائل اجرای آن ... (افشار، ۱۳۳۸: ۴).

افشار تا سر حد استفاده از قوه قهریه به منظور برقراری وحدت ملی از طریق تعمیم و گسترش زبان فارسی پیش می‌رود و خطاب به دولت می‌گوید که از کوچ اجباری به منظور یکسان‌سازی ملی استفاده نماید؛ بدین معنی که ایلات فارس زبان را به مناطق غیرفارس و ایلات غیرفارس را به مناطق فارس‌نشین کوچ دهد تا از طریق اختلاط این اقوام ملتی واحد و کامل پدید آید. او خواهان ترویج زبان فارسی در مناطقی چون آذربایجان، کردستان، خوزستان و بلوچستان بود و مسأله‌ی تعدد زبان‌ها در این مناطق را تهدیدی بالقوه برای وحدت ملی در ایران می‌دانست (آینده، شماره ۸: ۳). به عقیده‌ی افشار، گرچه مردم این مناطق به لحاظ نژادی با سایر ایرانیان تفاوتی نداشتند و سرنوشت آنها نیز به لحاظ تاریخی با سرنوشت بقیه مردم ایران یکی بود، اما تبلیغات بیگانگان که در خارج از مرزها صورت می‌گرفت ممکن بود آنها را فریب دهد و این طور به آنان القا کنند که آنها ایرانی نیستند (آینده، شماره ۸: ۴). در مقابل چنین تبلیغاتی، افشار معتقد به ایجاد یک نهضت بر مبنای اتحاد همه ایرانیان بود، زیرا وجود چنین نهضتی را برای نیل به وحدت ملی لازم می‌دانست (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۹: ۴۱۴). او وجود زبان‌هایی چون ترکی و عربی را در پاره‌ای از نقاط ایران، پدیده‌ای عارضی می‌دانست (آینده، شماره ۸: ۱-۵).

همان‌گونه که قبلاً بیان گردید، افشار معتقد بود که، از طریق گسترش آموزش زبان فارسی و کوچ‌های اجباری، می‌توان زبان‌های غیرفارسی و بیگانه را از کشور ریشه‌کن کرد و، از این طریق، زمینه پیدایش یک وحدت ملی مستحکم را فراهم آورد. از جمله راهکارهای دیگری که او برای برقراری یکپارچگی ملی پیشنهاد کرد، ارتباطات است. او خواهان احداث راه‌آهن و اتصال تمام نقاط مملکت به یکدیگر بود تا مبادله بین مناطق مختلف کشور گسترش یابد و از این طریق همبستگی ملی برقرار گردد (آینده، شماره ۸: ۷).

ایجاد ایرانیت کامل، از دیدگاه افشار، فراتر از آموزش و ارتباطات به ابزارهای دیگری نیز نیاز داشت و آن زدودن اسامی غیرفارسی از نام برخی ایالات و ولایات ایران بود. او معتقد بود که یک تقسیمات کشوری جدید بر مبنای ملاحظات سیاسی و اقتصادی پدیدار گردد. ملاحظه سیاسی همان تکمیل وحدت ملی بود و ملاحظه اقتصادی نیز توسعه اقتصادی را در بر می‌گرفت (آینده، شماره ۸: ۸ و ۹). تقسیمات کشوری جدید می‌بایست بر مبنای تقسیم به واحدهای کوچکتری صورت می‌گرفت و نظام سیاسی نیز شیوه‌ای که حد واسط تمرکز و عدم تمرکز بود و افشار خودش آن را «سیستم دکسانتراسیون» می‌نامید، در پیش می‌گرفت. به نظر او، از آنجایی که ایران از درون به واسطه تعدد زبان‌ها و از بیرون به وسیله توسعه‌طلبی بیگانگان در معرض تهدید بود عدم تمرکز نمی‌توانست در ایران برقرار شود و، از طرف دیگر، تمرکز نیز استبداد را به دنبال می‌آورد اما سیستم دکسانتراسیون بین این دو قرار می‌گیرد و مشکلات آنها را ندارد (آینده، شماره ۸: ۹).

افشار عقیده داشت که ایران در برابر چهار خطر عمده قرار گرفته است که استقلال و ملیت آن را تهدید می‌نمایند. این خطر عبارت بودند از: خطر سفید، خطر آبی، خطر زرد و خطرهای سبز (افشار، ۱۳۰۶: ۴-۱ و افشار، ۱۳۵۸). خطر سفید از جانب روسیه تزاری بود که اهداف توسعه‌طلبانه در شمال ایران داشت و وجود قراردادهایی چون قرارداد ۱۹۰۷ م و همچنین اشغال برخی از ایالات شمالی ایران، در زمان‌های پیش از قرارداد، چنین خطری را تأیید می‌نمود. گرچه در این کشور انقلاب بلشویکی به وقوع پیوست و خطر سرخ جایگزین خطر سفید گردید، اما بلشویک‌ها نیز عملاً اهداف توسعه‌طلبانه روسیه تزاری را دنبال می‌نمودند. به عقیده افشار، ایجاد انقلاب بلشویکی در تعقیب اهداف توسعه‌طلبانه روس‌ها تغییر ایجاد نکرد، به طوری که آنها بیش از آنکه به دنبال صدور انقلاب خود به ایران باشند، خواهان توسعه‌طلبی بودند. در مقابل توسعه‌طلبی روس‌ها، انگلیسی‌ها بیکار نبودند و آنها نیز اهداف توسعه‌طلبانه‌شان را پی‌گیری می‌کردند. خطر انگلیسی‌ها - که افشار از آن به عنوان خطر آبی یاد می‌کند - همراه با خطر سفید مهم‌ترین تهدیدات استقلال ایران به شمار می‌آمدند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۹: ۴۰۹).

در مقابل خطرات سفید و آبی، که استقلال ایران را تهدید می‌کردند، دو خطر دیگر وجود داشتند که ملیت و یکپارچگی ملی ایران را تهدید می‌کردند؛ این دو خطرهای زرد و سبز بودند. خطر زرد از جانب ترک‌های آناتولی بود که اندیشه پان‌ترکیسم را تبلیغ می‌کردند و به عقیده‌ی افشار در صدد تجزیه آذربایجان از ایران بودند و خطر سبز نیز مربوط به افراد ساکن نژاد و عرب‌ها می‌شد که به ترویج پان‌عربیسم می‌پرداختند و چشم به جدایی نژادستان از ایران دوخته بودند. بنابراین، با توجه به خطرها و تهدیدهای یاد شده، ایران می‌بایست با در پیش گرفتن سیاست خارجی مناسب، دو خطر اول را مهار می‌کرد و با تدوین سیاست‌های داخلی مناسب برای ایجاد وحدت ملی - که قبلاً به آن اشاره شد - خطرهای پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم را بی‌اثر می‌نمود (افشار، ۱۳۵۸).

رشید یاسمی

غلامرضا رشید یاسمی - معروف به رشید یاسمی - از جمله صاحب‌نظرانی است که علاقه بسیار وافری به وحدت ملی در ایران داشته است. رشید یاسمی نسبت به سایر اندیشمندانی که درباره‌ی وحدت ملی در ایران قلم زده‌اند کمتر شناخته شده و اندیشه‌هایش در این زمینه به ندرت مورد کاوش قرار گرفته است. اثر معروف وی کتاب *گُرد* و پیوستگی نژادی و تاریخی او می‌باشد که کوشیده است فرضیه‌هایی که *گُردها* را از نژادهای غیرایرانی به‌شمار می‌آورند، ابطال کند. یاسمی در این اثر کوشیده است تا از طریق علمی به تبارشناسی نژاد *گُردها* پردازد و ایرانی بودن آنها را اثبات نماید. او کرد بود و ارادت خاصی به این قوم نشان می‌داد و از تلاش‌هایی که از جانب بیگانگان در زمینه‌ی *گُردشناسی* و ایران‌شناسی صورت می‌گرفت نگران بود، زیرا اهداف آنها بعضاً مغرضانه بود و از طرف دیگر، شناخت آنها از ایران و ایرانی و قوم *گُرد* بسیار سطحی به نظر می‌رسید تا جایی که یاسمی در اثر خویش به کرات به مواردی اشاره می‌کند که همه نشانگر شناخت ناقص و گمراه‌کننده بیگانگان از ایران و *گُرد* است (یاسمی، ۱۳۰۶: ۱۰). شاید همین معرفی ناقص و اشتباه‌آمیز بیگانگان از قوم *گُرد* بود که او را وادار به نوشتن کتاب *«گُرد و پیوستگی تاریخی و نژادی او»* نمود.



آنچه که یاسمی در اثر خویش بدان پرداخته است، صرفاً مسأله نژاد کردها نیست، بلکه سایر خصوصیات قومی کردها را نیز دربر می‌گیرد. او در کنار نژاد، مذهب، زبان و تاریخ کردها را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد و از مباحث خود در مورد همه اینها نتیجه می‌گیرد که کردها با سایر ایرانیان تفاوت چندانی ندارند. راجع به مذهب کردها، یاسمی می‌گوید:

دین یکی از ارکان ملیت محسوب است. بر فرض که سایر ارکان ملیت مثل نژاد و زبان و تاریخ و غیره در دست نبود از روی همین آثار دیانتی می‌توانستیم، به‌طور قطع، طایفه کُرد را از شعب ایرانی بدانیم. صرف نظر از اینکه بیش از هزار سال تمام ایران و کردستان بزرگ دین اسلام دارند، و از این حیث، یگانگی تام حاصل است قبل از اسلام هم آیین کردستان از فروع دین رسمی ایران بوده است چنانکه هنگام حمله عرب آتشکده پاره معروفیت بسزا داشته است (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۱۹).

به نظر وی، گرچه پس از اسلام بسیاری از کردها سنی مذهب شدند اما مانند سایر ایرانیان، روز عاشورا را محترم می‌دارند و در این روز از انجام دادن مراسم شاد احتراز می‌ورزند به نحوی که حتی در این روز کردهایی که اغلب در خارج از مرزهای سیاسی ایران به سر می‌برند نیز از اعمالی مانند اصلاح سر و ریش و چیدن ناخن اجتناب می‌کنند (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۲۰).

بنابراین، از نظر یاسمی به لحاظ دین و معتقدات بین کردها و سایر نواحی ایران، تفاوتی وجود ندارد، زیرا که اولاً بسیاری از کردها همچون سایر ایرانیان، پیرو مذهب شیعه هستند؛ ثانیاً کردهای سنی مذهب به نمادهای شیعی احترام می‌گذارند؛ ثالثاً دین کردها و سایر مردم ایران پیش از ورود اسلام یکی بوده است؛ به نحوی که کردها قبل از تشرف به دین اسلام زردشتی بوده‌اند.

گذشته از دین، زبان نیز یکی از مهم‌ترین عوامل سازنده هویت از دیدگاه یاسمی است. او از این لحاظ نیز پیوستگی اکراد و سایر ایرانیان را اثبات می‌کند، و با تطبیق بسیاری از واژه‌های کُردی و فارسی، به این نتیجه می‌رسد که هر دو زبان از یک ریشه گرفته شده‌اند. به نظر وی، علت اینکه تفاوت‌هایی در تلفظ برخی واژگان کُردی و فارسی وجود دارد به مسأله حوادث و مرور زمان برمی‌گردد و گر نه



واژگان کردی و فارسی، در اصل و اساس، تفاوتی با یکدیگر ندارند و هر دو به فارسی قدیم و مادی برمی‌گردند (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۳۲). از آنجایی که کردها در مناطق کوهستانی و صعب‌العبور سکونت دارند، توانسته‌اند از سیل تهاجمات خارجی در امان باشند و زبان قدیم خود را نگه دارند، در حالی که فارسی این طور نبوده و به همین دلیل، دچار تغییر و تحولاتی گردیده است که با زبان قدیم مقداری فاصله پیدا کرده است. یاسمی در این زمینه بیان می‌دارد:

ساکنان کردستان، نظر به سختی مکان و برکنار بودن از سیل مهاجمات خارجی، توانسته‌اند زبان قدیم خود را نگه‌دارند و هم‌چنین، نظر به صعوبت کوهستان‌ها، اقوام کردستان لهجه‌های گوناگون یافته‌اند، زیرا که یکسان شدن زبان فرع سهولت آمد و رفت و معاشرت است، والا هر ناحیه کوچکی تدریجاً در تلفظ و تصریف اسماء و افعال سبک خاصی پیدا می‌کند (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۳۴).

با توجه به مطالب یاد شده، یاسمی نتیجه می‌گیرد که زبان فارسی و کردی از وحدت برخوردارند و به همین دلیل، او اصرار بر ایرانی بودن کردها دارد و شبیه ناآگاهانی را که در ایرانی بودن کردها شک کرده‌اند به شدت مردود می‌داند. بنابراین، چون زبان فارسی و کردی وحدت دارند، هرگونه تلاشی که به منظور جدایی افکندن بین فارسی و کردی صورت گیرد غیرطبیعی و ساختگی می‌نماید. او از قول وان گنپ^۸ می‌گوید:

بدترین تقسیمات ملل که به کلی غیرطبیعی است آن است که یک قوم هم‌زبان را به چند بخش تقسیم کنند. در سابق، مونتسکیو می‌گفت مقررات سیاسی که برای جدا کردن ملل ساخته‌اند، صحیح نیست. رسوم و عادات ملل، قوی‌تر از مرزهای مقررات است. اگر ملت هم‌زبانی قهرماً تجزیه شده باشد به محض یافت شدن راه اتصال اجزای پراکنده به اصل خود می‌پیوندند. به عقیده من زبان از رسوم و عادات هم قوی‌تر است و اگر یک حادثه پیدا شود معلوم می‌گردد که این عمل چقدر سست بنیاد بوده است (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۳۸).



غرض یاسمی از آوردن این نقل و قول از وان گنپ این است که بگوید حتی اگر زمانی کردها و فارسها - بر اثر ناآگاهی - خود را بیگانه از هم بیندارند، چون این بیگانگی ساختگی است مجدداً به یکدیگر خواهند پیوست. وی به ذکر خدمات اکراد به زبان و ادب فارسی می‌پردازد و معتقد است که عشق و علاقه کردها به زبان فارسی و نوشتن اثر به این زبان باعث غنای زبان و فرهنگ ملی گردیده است (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۳۹).

آنچه از مباحث گذشته برمی‌آید این است که به عقیده‌ی یاسمی، به لحاظ نژاد، دین و زبان، هیچ تفاوتی بین کردها و سایر ایرانیان وجود ندارد و، با توجه به این عناصر، به اثبات جدایی‌ناپذیر بودن کردها از بقیه‌ی مردم ایران می‌پردازد. اما او می‌گوید که ملیت به هیچ کدام از عناصر یاد شده تمام نمی‌شود، زیرا چه بسا مللی که مانند فرانسه و ایتالیا از یک نژادند ولی ملت واحدی نیستند یا مللی مثل آلمان و سوئیس که یک دین دارند اما باز یک ملت نیستند. یاسمی می‌گوید که زبان نیز به‌تنهایی عامل ایجاد ملت نیست و ملل فراوانی، مانند انگلیس و آمریکا، وجود دارند که از وحدت زبانی برخوردارند، ولی ملت واحدی را ایجاد نکرده‌اند. البته، او اهمیت این عناصر را انکار نمی‌کند و بر این باور است که آنها ارکان ملیت و میخ‌های خیمه آن هستند ولی این عناصر، چه به‌صورت فردی و چه به‌صورت جمعی، برای تشکیل ملت کافی نیستند (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۴۰).

به عقیده یاسمی، وحدت نژاد، دین و زبان تا حدودی عوامل لازم برای ایجاد ملت هستند، اما هرگز عامل کافی محسوب نمی‌شوند؛ زیرا «استوارترین ستون ملیت، وحدت سرگذشت تاریخی است که با سایر ارکان ... دست به هم داده، معنی ملیت را تمام می‌کند» (یاسمی، ۱۳۰۶: ۷). اهمیت وحدت سرگذشت تاریخی در این است که عادات، خلیقات و افکار مشترکی پدید می‌آورد که این نیز به نوبه‌ی خود ایجاد کننده رفتار و اعمال مشترک خواهد شد. اشتراک در افکار و رفتار باعث ایجاد ملیت می‌شود و باطن و ظاهر انسان‌ها را به یکدیگر متصل می‌کند (یاسمی، ۱۳۰۶: ۱۰).

تعریف یاسمی از ملت تا حدودی برگرفته از دیدگاه ارنست بارکر^۹ است. به عقیده بارکر، «ملت مجموعه‌ای از افراد بشر است که ساکن سرزمین معینی هستند و به طور طبیعی از نژادهای مختلف استخراج شده‌اند. آنها دارای ذخیره مشترکی از افکار، احساسات و آرزوها هستند که در طول یک تاریخ مشترکی کسب شده و از نسلی به نسلی انتقال یافته است. از مظاهر این احساسات مشترک آن است که همه در زمانی دراز، دینی مشترک و زبانی مشترک و عادات و رسوم مشترک داشته‌اند و برای اینکه در ظهور این امور مانعی در پیش پای خود نبینند، به تشکیل حکومتی مشترک هم مبادرت جسته‌اند» (بارکر، ۱۹۵۱: ۶۱)

دیدگاه یاسمی درباره‌ی ملت به مکتب فرانسوی - که به تاریخ و روحیات مشترک اهمیت می‌دهد - نزدیکتر است تا به مکتب آلمانی، که به پدیده ملت، دیدی نژادگرایانه دارد. البته، او عامل نژادی را یکسره مردود نمی‌داند؛ اما معتقد است که تأکید بیش از حد بر این عامل، کمکی به فهم مفهوم ملت نخواهد کرد. بنابراین، هنگامی که در مورد یگانگی کردها و سایر ایرانیان بحث می‌کند، می‌گوید:

کردان از حیث نژاد و زبان و عقاید دینی با سایر ایرانیان تفاوتی ندارند. در اینجا گوئیم که بر فرض هیچ یک از ارکان مزبور هم ثابت نمی‌شود، باز کردان جزء ملت ایران می‌گشتند، زیرا که در اصل عمده‌ی ملیت با ایرانیان اشتراک دارند و آن وحدت احساسات است که نتیجه شرکت در سرگذشت تاریخی است (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۴۵).

به لحاظ تاریخی، اگراد هم قبل از اسلام و هم پس از آن، سرگذشت یکسانی با سایر ایرانیان دارند و سهم فراوانی از افتخارات تاریخی این کشور را به خویش نسبت داده‌اند. یاسمی همدستی کردها با برادران دیگر خود برای حفظ میهن و دفع صدمات اجانب را یکی از ارکان مهم پیوستگی تاریخی کردها و بقیه‌ی ساکنان ایران می‌داند. دفاع از ایران در مقابل بیگانگان، در طول تاریخ، نشانگر تعلق عمیق قلبی اگراد به ایران و نیز این بیانگر پیوند ناگسستی اگراد و سایر ایرانیان است.



بحث و نتیجه گیری

درباره‌ی منشأ ملت‌ها دو دیدگاه عمده وجود دارد که عبارتند از دیرینه‌گرایی^{۱۰} و مدرنیسم^{۱۱}. دیرینه‌گرایان نوعی نگاه ارگانیکی به پدیده‌ی ملت دارند و معتقدند که ملت پدیده‌ای طبیعی است نه مخلوق قرارداده‌ها و زد و بندهای سیاسی. آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند، یکی کسانی که از منظر اجتماعی - زیست‌شناختی (سوسیوبیولوژیک)^{۱۲} به بحث از ملت می‌پردازند و به متغیرهای زیست‌شناختی و ژنتیک توجه بیشتری دارند و دیگری کسانی که به داده‌های فرهنگی و نقش آنها در شکل دادن به مفهوم ملت اهمیت زیادتری می‌دهند. دیرینه‌گرایانی که دیدگاه اجتماعی - زیست‌شناختی دارند، ملت را با گروه قومی برابر می‌دانند و بر این باورند که هرگاه گروه قومی به آگاهی سیاسی دست یابد، به ملت تبدیل می‌شود. آنها قومیت را ادامه گسترش خویشاوندی می‌دانند و معتقدند که تمایل به خویشاوندی از ویژگی‌های زیستی بشر محسوب می‌گردد و ربط چندانی به جامعه‌پذیری و آموزش ندارد (و. د. برگ^{۱۳}، ۱۹۷۹). در مقابل چنین دیدگاهی، نظر کسانی قرار دارد که از منظر داده‌های فرهنگی به اثبات کهن بودن مفهوم ملت می‌پردازند. از این منظر، ملت بر پایه احساساتی که ریشه در داده‌های فرهنگی کهن دارد، شکل می‌گیرد. چنین داده‌هایی عبارتند از: زبان، رسوم، نژاد و مذهب که، به عقیده‌ی افرادی چون ادوارد شیلز، این پیوندها حتی در درون جوامع مدرن و سکولار نیز دارای اهمیت قابل توجهی هستند (شیلز^{۱۴}، ۱۹۵۷: ۴۵-۱۳).

درحالی‌که دیرینه‌گرایان ملت را پدیده‌ای کهن و دایمی تلقی می‌کنند، مدرنیست‌ها بر جدید بودن پدیده‌ی ملت تأکید دارند. پل براس در مطالعه‌ای که درباره آسیای جنوب غربی به‌ویژه پاکستان به عمل آورده، به این نتیجه رسیده که

- 10- Primordialism
- 11- Modernism
- 12- Sociobiologic
- 13- Van den Berghe
- 14- Shils

توسل به پیوندهای کهن مورد نظر دیرینه‌گرایان، جنبه‌ای ابزاری دارد و هدف از چنین امری، ایجاد پایه‌هایی مستحکم به منظور پیدایش گروه‌های اجتماعی و سیاسی مدرن است. او که فردی ابزارگرا است^{۱۰}، به انتقاد از دیرینه‌گرایان می‌پردازد و بر این باور است که فرهنگ موردنظر دیرینه‌گرایان نمی‌تواند متغیری مستقل در ایجاد ملت باشد، زیرا فرهنگ اساساً انعطاف‌پذیر است و نخبگان به راحتی جنبه‌های خاصی از آن را برای اهداف سیاسی و بسیج توده‌ها در جهت خلق ملت، مورد استفاده قرار می‌دهند (براس^{۱۱}، ۱۹۷۹: ۷۷-۳۵).

با توجه به مطالب یاد شده، بررسی دیدگاه‌های محمود افشار و رشید یاسمی بیشتر در چارچوب نظریات دیرینه‌گرایان قابل ارزیابی است، زیرا آنها در تعریف ملت به پیوندهای دیرینه‌ای که مردم ایران را گردهم آورده بودند، توجه داشتند. افشار با تشریح عناصری چون زبان، نژاد، مذهب، تاریخ و فرهنگ به‌عنوان عناصر شکل دهنده مفهوم ملت در ایران، شدیداً خواهان پالایش این عناصر از آثاری بود که بیگانگان بر این عناصر بر جای گذاشته بودند. به نظر او، مداخله‌ی دولت در این زمینه لازم بود تا عناصر بیگانه از عرصه‌ی هویت ملی ایرانیان خارج می‌گردید و تهدیدی که در این زمینه برای چنین هویتی وجود داشت از بین می‌رفت. با توجه به نقشی که افشار برای دولت در یکپارچه نمودن هویت ملی قایل است، می‌توان گفت که در چارچوب مؤلفه مدرنیسم نیز نظریات افشار قابل تحلیل است؛ ولی از آنجا که افشار پیوندهایی چون زبان، نژاد و فرهنگ را ذاتی می‌داند، مدرنیست تلقی کردن وی کار دشواری است.

رشید یاسمی نیز با برشماری عناصر زبان، نژاد، مذهب و به‌ویژه تاریخ مشترک به‌عنوان عناصر سازنده‌ی هویت ملی، سعی کرده یکسان بودن هویت کردها و سایر ایرانیان را به اثبات رساند. برای او پیوندهایی که موجب پیوستگی کردها و سایر ایرانیان می‌گردید، پیوندهایی کهن بود و او با یادآوری آنها می‌خواست تلاش‌هایی را خنثی کند که درصدد بیگانه نشان دادن کردها از سایر ایرانیان بود. درواقع،

15- Instrumentalist

16- Brass



می‌توان چنین ادعا کرد که هدف یاسمی و افشار چیزی جز ایجاد وحدت ملی در ایران نبود. در راستای نیل به چنین هدفی، یاسمی به دنبال تقویت بنیادهای نظری پیوند کردها به ایران بود و افشار تلاش می‌کرد تا با تقویت عناصر هویت‌ساز و حذف عوامل تفرقه‌انگیز از خطراتی که به نظر وی می‌توانستند باعث تجزیه ملی گردند، اجتناب کند.

برخی تفاوت‌های جزئی نیز در اندیشه‌های افشار و یاسمی درباره‌ی وحدت و هویت ملی قابل ملاحظه است. یکی از این تفاوت‌ها توجه بیشتر یاسمی به اهمیت دادن به عنصر تاریخ و پیوندهای تاریخی است؛ درحالی‌که افشار اهمیت بیشتری برای زبان قایل است. البته، لازم به یادآوری است که چنین تفاوتی به معنی عدم توجه یاسمی به زبان و یا بی‌توجهی افشار به تاریخ نیست و عناصری چون زبان، نژاد، تاریخ، فرهنگ و مذهب مورد نظر این دو بودند؛ ولی افشار نقش زبان را بیشتر مورد توجه قرار داد و یاسمی نقش پیوندهای تاریخی را.

تفاوت دیگری که در آرای افشار و یاسمی به چشم می‌خورد، احساس خطر فوق‌العاده زیاد افشار از ناحیه‌ی بیگانگان برای هویت ملی ایرانی و تا حدودی سکوت نسبی یاسمی در این زمینه است. هم‌چنین، افشار ضرورت دخالت دولت برای ایجاد وحدت ملی را گوشزد می‌کند، اما یاسمی توجه چندانی به عوامل سیاسی ندارد.

به هر حال، یاسمی و افشار هر دو هدفی واحد داشتند، گرچه سطح تحلیل آنها متفاوت بود. سطح تحلیل یاسمی مربوط به جامعه‌ی کرد و عناصر پیوند دهنده‌ی آن به سایر ایرانیان بود، درحالی‌که سطح تحلیل افشار وسیعتر بود و کل جامعه‌ی ایران را در بر می‌گرفت.



منابع فارسی:

- ۱- احمدی، حمید (۱۳۷۹): قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه و واقعیت؛ چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- ۲- افشار، محمود (۱۳۰۴): «مطلوب ما: وحدت ملی ایران»، مجله آینده، سال نخست.
- ۳- _____ (۱۳۵۸): سیاست اروپا در ایران؛ ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ۴- _____ (۱۳۷۵): نامه‌های دوستان؛ به کوشش ابرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ۵- _____ (اسفند ۱۳۰۶): «خطرهای سیاسی»، مجله آینده، شماره ۲۳.
- ۶- _____ (مهرماه ۱۳۳۸): «یگانگی ایرانیان و زبان فارسی»، مجله آینده، شماره اول، دوره چهارم.
- ۷- رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۶۳): کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۸- _____ (دی ماه ۱۳۰۶): «ادبیات ملی»، مجله آینده، شماره ۹.
- ۹- شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۹): «به یاد بنیانگذار مجله آینده»، در علل افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، تهران: کیهان.
- ۱۰- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹): دولت رضاشاه و نظام ایلی؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

منابع لاتین:

- 11- Barker, Ernest (1951); *National Characters and the Factors of Formation*; New York, N.P.
- 12- Brass, Paul (1979); "Elite Group Symbol Manipulation and Ethnic Identity Among the Muslims of South Asia" in David Taylor and Malcolm Yapp (eds), *political Identity in South Asia*; Dublin: Curzon Press.
- 13- Caistopher Pierson (1991); *The Modern State*; Routledge, N.P.
- 14- Giddens, Anthony (1985); *The Nation State and Violence*; Cambridge: Polity Press.



- 15- Hobsbawm, Eric (winter 1996); "Language, Culture, and National Identity" *Social Research*, Vol. 63, No 4.
- 16- Shils, Edward (1957); *Primordial, Personal, Sacred and Civil Ties*; *British Journal of Sociology U.K.*
- 17- Smith, Anthony D. (2000); *Nationalism and Modernism: a critical survey of recent theories of nations and nationalism*; London and New York: Routledge.
- 18- Van den berghe, Pierre (1979); *The Ethnic Phenomenon*; New York: Elsevier.

